نیم‌نگاه

نسیم شمال

سیروس غفاریان

صد نهاد

از روزنامه‌نویسان دوره مشروطه را که می‌توان یک شاعر ملی نامید سیداشرف‌الدین قزوینی معروف به گیلانی است که در اوایل مشروطیت برای حمایت از طبقات زحمتکش روزنامه نسیم شمال را در ۲ شعبان ۱۳۲۵ ه‍ ق در رشت منتشر ساخت و در تیتر آن این مطالب را نوشت. روزنامه سیاسی – اجتماعی– ادبی – انتقادی به مدیریت سیداشرف‌الدین گیلانی. بعداً که مجاهدین مشروطه‌طلب تهران را فتح کردند و مشروطیت به انحراف کشیده شد او نیز به تهران آمد. اداره‌اش در جای مشخصی نبود. این روزنامه ابتدا در یکی از خیابان‌های منشعب به سبزه‌میدان به چاپ می‌رسید چون منزل محقر او حجره‌ای بود در جلو خان مسجد شاه (مسجد امام‌خمینی فعلی) در مدرسه صدر. مدتی نیز اداره روزنامه‌اش در لاله‌زار بود. تیراژ روزنامه دو هزار نسخه بود که بچه‌های روزنامه‌فروش می‌فروختند. همه مطالب آن اشعار انتقادی بود و حقایق را می‌گفت. مرحوم سعید نفیسی درباره او می‌نویسد: «او نه وزیر شد، نه وکیل، نه رئیس اداره، نه پولی به هم زد، نه خانه ساخت، نه ملکی خرید، نه مال کسی را با خود برد و نه خون کسی را به گردن گرفت.» او به اینکه مشروطه به انحراف کشیده شده بود بی‌پروا می‌پرداخت. بعد از آنکه به اصطلاح استبداد بر افتاد و مشروطه‌خواهان پیروز شدند، اکثر مستبدان خود را مشروطه‌خواه خواندند و این مطلب برای مردم به‌ویژه مرحوم نسیم شمال باعث عصبانیت شد و در این مورد مردم می‌گفتند که فلان وزیر یا فلان ملاک با گرفتن پست جدیدی به مشروطه خودش رسید و اگر کسی از جانب مشروطه‌خواهان تنبیه می‌شد و یا به زندان می‌افتاد و یا جریمه می‌شد می‌گفتند که او را مشروطه‌اش کرده‌اند. نسیم شمال درباره همه این موارد در روزنامه‌اش به صورت شعر مطالبی آورده است. وقتی محمدعلی‌شاه به مشروطیت بی‌اعتنایی می‌کند در شماره ۹ چاپ رشت به تاریخ ۲۷ ذی‌قعده ۱۳۲۵ شعری تحت‌عنوان «ای وای وطن وای» به طبع می‌رساند که قسمتی از آن را می‌آوریم.

خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای / ای وای وطن وای
افسوس که اسلام شده از همه جانب / پامال اجانب/
مشروط ایران شده تاریخ زمن وای / ای وای وطن وای/
بعضی وزرا مسلکشان راهزنی شد/ سری علنی شد/ یک جامه ندارند رعیت به بدن وای / ای وای وطن وای/ اشرف همه جز ناله غم هیچ نگوید هر لحظه بگوید / ای وای وطن وای وای وطن وای
وقتی که محمدعلی‌شاه مجلس را به توپ بست این مستزاد را سرود و در نسیم شمال منتشر کرد:
عاقلی گفتا که از دیوانه بشنو حرف راست / درد ایران بی‌دوا است
مملکت از چارسو در حال بحران و خطر / چون مریض محتضر
صوراسرافیل زد صبح سعادت در دمید / ملانصرالدین رسید
با وجود این جراید خفته‌ای بیدار نیست / یک رگی هشیار نیست
شکر می‌کردیم جمعی کارها مضبوط شد / مملکت مشروطه شد
وقتی مشروطه توسط محمدعلی‌شاه به استبداد مبدل می‌شود می‌گوید که باید فاتحه مشروطیت را بخوانیم.
مجلس فاتحه برپا سازید/ قاری خوب مهیا سازید
از عسل شربت و حلوا سازید/ این سخن را همه انشا سازید
رحمت‌الله علی مشروطه
جمع گردید همه با تب و تاب/ مجلس فاتحه‌خوانی به شتاب
صرف گردید چو قلیان و گلاب/ پس بخوانید همه بهر ثواب
رحمت‌الله علی مشروطه
بود اگر گردن مشروطه کلفت/ پس چرا زود به یک تیر بخفت
نعمتی بود ز کف رفت به مفت/ واعظی بر سر منبر می‌گفت
لعنت‌الله علی مشروطه
او عاقبت دچار جنون شد و در دارالمجانین بستری شد و در ۱۳۱۳ فوت کرد و در ابن‌بابویه مدفون شد. نسیم مردی غم‌خوار مردم بود. وقتی که قند در دوره احمدشاه سیری یک قران گران شد و علاوه بر آن گندم نیز از خرواری بیست تومان به سی تومان رسید این ابیات را در نسیم شمال درباره گرانی قند نوشت.
باز در شهر خبرهای دگر می‌بینم/ همه جا ولوله قند و شکر می‌بینم
گوش‌ها را همه از غلغله کر می‌بینم /
این چه شوریست که در دور قمر می‌بینم
کشمش انداخته مادر به دهان دختر / دختران را همه جنگست و جدل با مادر
پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم/ نه همین قیمت قند است به بازار گران
چیت غوغایی و پیراهن و شلوار گران/ نفت و کبریت گران کاغذ سیگار گران
گوش‌ها را ز همه لحم بقر می‌بینم
چون احمدشاه همواره به فرنگ می‌رفت و کمتر در ایران بود در این‌باره می‌گوید:
اروپا گفتن و احمد شنیدن/ شنیدن کی بود مانند دیدن
لب و زلف و رخ خوبان این ملک/ بدین خوبی نبایست آفریدن
حقیقت بار سنگینی است شاهی/ که دوش ما نمی‌آرد کشیدن
دلم تنگ است از اوضاع ایران/ نمی‌خواهم دگر نامش شنیدن
زمانی که رجال سیاسی ما انگلوفیل، روسوفیل و آلمانوفیل (طرفدار انگلیس و روس و آلمان شدند) و در مجلس مشروطیت و در مقام وزارت طرفدار منافع آنها بودند، سیداشرف‌الدین می‌گوید: پیش از این بود یکی فیل کبود/ هیکلش را ملک‌الموت ربود/ اندر این شهر دگر فیل نبود/ حال از سعی و تقلای رنود/ خاک ایران شده ویران ز سه فیل/ روسوفیل، آنگلوفیل، آلمانوفیل

اصلاحیه

در گزارش سال ۱۳۲۹ در تاریخ چهارشنبه ۲۱ تیر نام روزنامه مصلحت به اشتباه نصیحت چاپ شده بود.

وابستگی و سرکوب پهلوی حاکم شد

حسن مرسل‌وند

گزارش سال ۱۳۳۳

صد سال

در آغاز این سال زلزله روستای جزنیان طالقان را در خود فرو برد و کام تلخ ملت ایران را تلخ‌تر کرد. مردم با تاثیر از ضرب‌المثل قدیمی «سالی که نکوست از بهارش پیداست» دچار نوعی سیاه‌بینی شده به انتظار حوادث بعدی نشستند.

در ششمین روز از بهار احمد قوام سرمست از شکست جبهه آزادیخواهان از اروپا به ایران بازگشت تا به رغم برخی اختلاف‌نظرها همچنان در جبهه خودکامگان باشد. ۱۰ فروردین‌ماه نمایندگان مجلس شورای ملی با شاه ملاقات کردند و در همین ماه دادگاه تجدیدنظر دکتر مصدق به طور رسمی کار خود را آغاز کرد. دکتر مصدق بر عزل خود توسط شاه ایراد حقوقی و قانونی گرفته و اعلام کرده بود که عزل و نصب وزیران طبق قانون اساسی در اختیار مجلس است نه شاه! این دادگاه رای خود را مبنی بر سه سال حبس قطعی برای دکتر مصدق و سرتیپ ریاحی اعلام کرد که دکتر مصدق بلافاصله تقاضای تجدیدنظر کرد. این تقاضا به دلیل پاره‌ای ملاحظات داخلی و بین‌المللی مورد پذیرش شاه قرار گرفت و بازگشایی مجلسین در ۲۶ فروردین ماه نشان از تلاش حکومت برای عادی‌سازی شرایط داشت. در نخستین روز از دومین ماه این سال نیز مراسم جشن هزاره حکیم و فیلسوف بزرگ ایران ابوعلی سینا آغاز شد.

این جشن چندمنظوره با اهدافی این چنین برگزار شد: ۱– این هزاره به افکار عمومی نشان می‌داد شرایط پرتلاطم سیاسی به پایان رسیده و اکنون می‌توان پروژه‌های فرهنگی را کلید زد. ۲– ده‌ها دانشمند از آمریکا و شوروی و اروپا در این مراسم با دعوت رسمی دولت ایران شرکت کردند. ۳– خطابه افتتاحیه را زاهدی ایراد کرد و در آن از فرهنگ ایران و ضرورت پاسداری از آن سخن گفت. جالب اینکه در همین روز زاهدی که خواهان سهم بیشتری از دستاوردهای کودتا بود، به حالت قهر استعفا داد و شاه بی‌نیاز از شنیدن رای تمایل مجلسین دوباره او را بر کرسی صدارت نشاند. در نیمه اردیبهشت‌ماه، امیر احتشامی در نطق پیش از دستور مجلس شورا سخنان تندی برعلیه دکتر مصدق بر زبان راندکه این مسئله از طرف برخی نمایندگان بی‌پاسخ نماند و در نتیجه درگیری لفظی بین نمایندگان روی داد.

۲۰ اردیبهشت‌ماه، پس از ملاقات دکتر امینی وزیر دارایی و ویلیام وارن رئیس هیات همکاری ایران و آمریکا اعلام شد ۹ میلیون دلار به صورت کمک فوری بلاعوض در اختیار دولت ایران قرار خواهد گرفت.

۱۰ خردادماه جلسه کنفرانس نفت درباره اداره تاسیسات نفتی ایران و غرامت و تصمیم‌گیری در میزان تولید نفت در لندن تشکیل شد. همزمان با این جلسه در هشت نقطه از مناطق نفت‌خیز خوزستان اعلام حکومت نظامی شد و همین مقررات در پالایشگاه کرمانشاه اعمال گردید. فردای همان روز دکتر مظفر بقایی در کرمان طی یک سخنرانی با قرارداد جدید نفتی مخالفت کرد و در همان روز بازداشت شد. ۳۰ خردادماه آیت‌الله کاشانی به مناسبت سومین سالگرد خلع ید از شرکت نفت انگلیس اطلاعیه‌ای صادر کرد که در مطبوعات آن روز چاپ شد. در این بیانیه بار دیگر بر عزم جزم ملت ایران، به رغم تمام مصایب بر عدم بازگشت به شرایط پیش از ملی شدن نفت تاکید شد. در تیرماه این سال روابط ایران و شوروی نیز در اثر بازنگری دو رژیم وقت و داد و ستدهای دیپلماتیک که از طرف روسی قابل پیش‌بینی بود رو به بهبود گذاشت. حمید سیاح در راس هیاتی قرار گرفت که موظف به حل اختلاف بین ایران و شوروی بود. همچنین قراردادهای تجاری، بازرگانی و صنعتی بین دو کشور به امضا رسید. در همین هنگام چند دسته از اتباع ایران که به خاک شوروی پناه برده بودند، در پاسگاه باجگیران تحویل ماموران ایران شدند. در ادامه همین روند ۱۶ تن تریاک توسط روس‌ها از ایران خریداری شد. اما این تمام ماجرای دیپلماسی حکومت کودتا نبود.

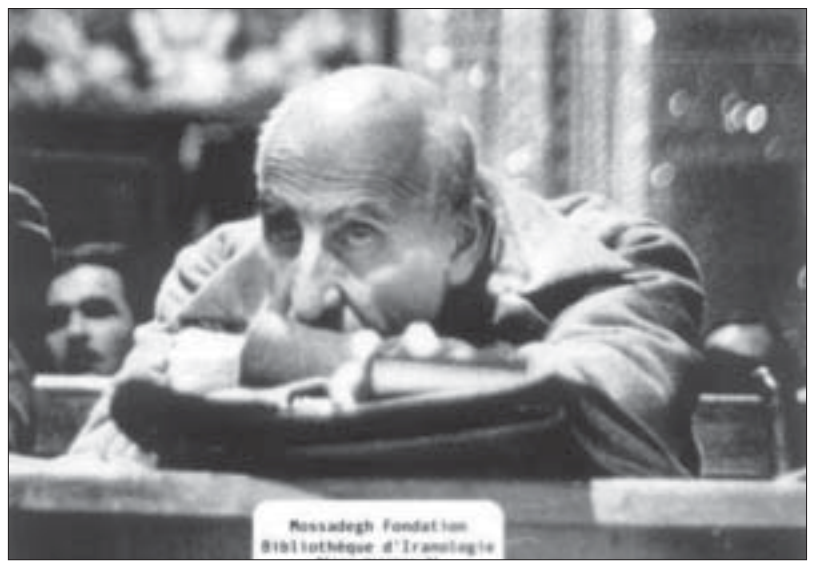

در ۹ تیرماه دکتر فخرالدین شادمان وزیر اقتصاد و ویلیام وارن آمریکایی دو موافقتنامه مربوط به تشکیل سازمان جدید صندوق مشترک توسعه فنی به امضا رساندند و دور دوم مذاکرات هیات‌های انگلیسی و ایرانی درباره نفت و غرامت آغاز شد و در همین حال و به طور همزمان قراردادهایی با شرکت های نفتی ژاپنی نیز به امضا رسید. حسنعلی هدایت هم دیدار دوستانه‌ای با پاپ اعظم در واتیکان برگزار کرد. گویی همه دنیا با همه اختلافات‌شان، چشم به راه سرنگونی دولت مردمی و قانونی دکتر مصدق بودند تا لبخندشان را نشان دهند. انعقاد بزرگ‌ترین قراردادهای بازرگانی ایران و فرانسه در پاریس در همین ماه تیر، شاهد دیگری بر این ادعا است.

۱۰ مردادماه آشتی‌کنان نفت ایران با کنسرسیوم نفت خواندنی‌ترین مطب مطبوعات ایران بود. هنگامی که آیزنهاور و چرچیل از طرف آمریکا و انگلیس حل مسئله نفت را به ایران تبریک گفتند، موج شدیدی از مخالفت فضای سیاسی ایران را فرا گرفت.

۱۸ مردادماه روزی بود که جمعی از علما، روشنفکران، استادان و آزادیخواهان در نامه مشترکی به مجلسین خواستار عدم تصویب این قرارداد شدند. از معروف‌ترین امضاکنندگان این نامه اعتراضی می‌توان به نام‌های آیت‌الله فیروزآبادی، آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله غروی، آیت‌الله طالقانی، علی‌اکبر دهخدا، دکتر عبدالله معظمی، الهیار صالح، شمس‌الدین امیرعلایی، مخبر فرهمند، مهندس مهدی بازرگان، دکتر سبحانی، حسن صدر و حاج سیدجوادی اشاره کرد.

در ۲۴ مردادماه مهندس رضوی و دکتر شایگان بار دیگر دستگیر شدند و دادستان نظامی ارتش برای این دو نفر و همچنین برای دکتر فاطمی تقاضای اشد مجازات – اعدام – کرد. محاکمه این سه نفر از رویدادهای ماندگار تاریخ معاصر ایران است. دکتر حسین فاطمی با وضع جسمانی بسیار آزاردهنده، روی تخت سیار – برانکارد– در دادگاه حاضر شد و در حالی که ریش پرپشتی صورت وی را پوشانده بود، تلاش می‌کرد تا جلسه دادگاه را به دلیل عدم آمادگی جسمانی به تعویض اندازد که تقاضای او از سوی رئیس دادگاه بی‌پاسخ ماند. دکتر شایگان در این دادگاه در دفاعیه‌ای حقوقی و پرشور، صلاحیت دادگاه را زیر سئوال برد. وی به عدم حضور خبرنگاران و نمایندگان رسانه‌ها اعتراض کرد و با توسل به قانون کیفری فرانسه رسیدگی به پرونده را در یک دادگاه نظامی بدون توجیه حقوقی خواند. این محاکمات که با دفاع جانانه متهمان، به ویژه دکتر فاطمی و دکتر شایگان همراه بود به صورت دو نوبت در روز برگزار می‌شد. سرانجام دادگاه نظامی دکتر فاطمی را به اعدام و مهندس رضوی و دکتر شایگان را به حبس ابد محکوم کرد. دکتر فاطمی رای صادره را نپذیرفت و همانجا تقاضای تجدیدنظر کرد، اما دکتر شایگان و مهندس رضوی زیر برگه‌های رای دادگاه خود را امضا و اعلام کردند در فرصت‌های باقی‌مانده تقاضای تجدیدنظر خواهند کرد. دادگاه تجدیدنظر، اعدام دکتر فاطمی را تایید کرد، اما احکام دو متهم دیگر را از ابد به ۱۰ سال حبس کاهش داد.

دکتر فاطمی

سرانجام اینکه دکتر سیدحسین فاطمی در سپیده‌دم ۱۹ آبان‌ماه، دلیرانه و با تنی تبدار در برابر جوخه آتش قرار گرفت تا در تاریخ معاصر ایران نام خود را در ردیف شهدای جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران به ثبت رسانده باشد.

۱۰ شهریورماه فرماندار نظامی تهران به دنبال اعلامیه‌های قبلی خبر از دستگیری عده‌ای از افسران نظامی حزب توده ایران داد و اعلام کرد دادستان و بازپرسان در حال بازجویی از متهمان هستند. در اطلاعیه ۲۹ شهریورماه همین مرجع تعداد افسران دستگیرشده ۴۵ نفر اعلام شد. همچنین آغاز فعالیت تشکیلات نظامی و سازمان افسری طبق اعلامیه فرماندار نظامی، سال ۱۳۲۴ اعلام شد.

پس از محاکمه، ۱۰ نفر از اعضای سازمان نظامی حزب توده به جوخه آتش سپرده شدند. مرتضی کیوان تنها چهره غیرنظامی در میان اعدام‌شدگان بود. سایر افسران اعدامی عبارت بودند از: سرهنگ سیامک، سرهنگ مبشری، سرهنگ نمینی، سرگرد عطارد، سرگرد وزیریان، سرگرد واعظ قاسمی، سروان مدنی، سروان شفا و ستوان یکم افراخته. مراسم اعدام این افسران با حضور سرتیپ آزموده و تیمور بختیار اجرا شد. روند این اعدام‌ها در ماه‌های بعدی نیز ادامه یافت. این کشتار در شرایطی انجام گرفت که هیچ‌یک از افراد اعدام شده سابقه حتی یک مورد درگیری نظامی و برخورد مسلحانه با نیروهای دولتی برای دفاع از جنبش ملی شدن صنعت نفت نداشتند و تنها به دلایل ایدئولوژیک و وابستگی حزبی محکوم شدند. اولین روز مهر و در روز بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها عوامل کودتا درس دیگری از مرزهای نامحدود شقاوت و وحشیگری به مردم ایران دادند. آنها با یک اتوبوس شامل ۵۰ عنصر مسلح به سلاح سرد و چاقوکشان حرفه‌ای ساعت ۱۱ بامداد به در خانه عبدالعلی لطفی وزیر سابق دادگستری رفته با توسل به زور وارد خانه او شدند و پیرمرد ۷۰ ساله را زیر ضربات مشت و لگد و چوب و چماق قرار دادند، به‌طوری که وی از هوش رفت. اراذل و اوباش به این نیز بسنده نکردند و کار را به جایی رساندند که حتی دختران و همسر وی را نیز مورد هتک حرمت و آزار و توهین قرار دادند. پیرمرد زخمی به بیمارستان انتقال یافت، ولی بینایی یک چشم خود را از دست داد. دولت کودتا هیچ واکنشی برای پیگرد مهاجمان و هتاکان به عمل نیاورد. در آبان‌ماه جریان محاکمه و اعدام افسران توده‌ای با اعدام ۱۶ تن دیگر تداوم یافت. ۲ آبان‌ماه دولت آمریکا از کمک ۱۲۰ میلیون دلاری به دولت ایران خبر داد. یک روز بعد در حالی که یک ستون روزنامه اطلاعات از اعدام ۵ توده‌ای خبر می‌داد، ستون دیگر از وام ۵۰ میلیون دلاری بانک آمریکایی جهت ساختن سد کرج پرده بر می‌داشت. گویی هرچه دربار و دولت کودتا در سرکوب پیشروی می‌کردند، پاداش بیشتری از سوی آمریکا دریافت می‌شد. پس از بحث‌ها و مجادلات و درگیری‌های فراوان در ۶ آبان‌ماه، قرارداد نفت بین ایران و کنسرسیوم در مجلس سنا تصویب شد و ۴۸ ساعت بعد اولین کشتی کنسرسیوم در آبادان بارگیری کرد. سپهبد زاهدی در تاریخ ۲۹ آبان‌ماه، اعلام کرد درآمد نفت از این پس فقط صرف برنامه‌های عمرانی خواهد شد. شاه نیز به خود جرات داد و گام دیگری به سوی خودکامگی برداشت. وی در این روز از نمایندگان مجلس شورا خواست در امور مالی به او حق وتو دهند! در واپسین روز آبان‌ماه نیز لایحه جلب سرمایه خارجی از کشورهای اروپایی به تصویب رسید.

۶ آذرماه اوضاع سیاسی در استان فارس به ویژه فیروزآباد ملتهب بود. تظاهرات مردم علیه شاه و دولت و پشتیبانی از دکتر محمد مصدق موجب شد چند واحد نظامی جهت فرونشاندن شورش به این ناحیه عزیمت نمایند. سرانجام منطقه فیروزآباد تحت محاصره کامل نظامی درآمد. قیام عشایر استان فارس قدری دیر اتفاق افتاد. دلیل آن این بود که روز پس از کودتا، برادران قشقایی طی پیامی برای دکتر مصدق گوشزد کردند که ایلات و عشایر فارس بنا دارند برای دفاع از نهضت و مقابله با کودتاچیان نیروهای خود را به پایتخت آورند. دکتر مصدق قبول نکرد و پاسخ داد راضی به جنگ داخلی و برادرکشی نیستم!

۱۰ آذرماه جورج آلن معاون وزارت امورخارجه آمریکا در راس هیاتی وارد ایران شد و سه روز بعد شاه تصمیم خود را برای سفر به آمریکا اعلام کرد و به همین مناسبت اعضای شورای سلطنت را معرفی کرد. این سفر شاه بیش از دو ماه به طول انجامید.

۹ دی‌ماه لویی هندرسن سفیرکبیر آمریکا در ایران ترفیع مقام یافت و عنوان معاون وزیر امورخارجه را از آن خود کرد. وی در حقیقت مزد زحمات خود را در عرصه سیاسی ایران دریافت داشت. در ۲۸ دی‌ماه نمایندگان موسسه صنعتی آمریکایی جورج فرای وارد تهران شدند و در زمینه مطالعه برای توسعه و یا ایجاد کارخانجات صنعتی مشغول به کار شدند. در همین ماه فرمانداری نظامی تهران کشف سازمان جوانان حزب توده را اعلام کرد. در ۴ بهمن‌ماه انبار بزرگی از وسایل و مهمات حزب توده در داوودیه کشف شد.

مخبر السلطنه در برابر ستارخان

علی اکبر قاضی زاده

صد چهره

در آشفتگی‌های پیش و پس از صدور فرمان مشروطه، چند نفری به یک‌باره خلعت استبداد را آویختند و کسوت آزادی‌طلبی در بر کردند که در میان این نوآزادیخواهان سعدالدوله و مخبرالسلطنه بیشتر به چشم می‌آمدند. نقش مهدی قلی‌خان هدایت در حاشیه و متن مشروطه تا امروز بدون بررسی مانده است. وقتی نام او را در فهرست گروه موافقان با کاستن از قدرت مطلق پادشاه می‌یابیم، بهتر است ببینیم در واقع چنان بود؟ ناصرالملک قره‌گوزلوی همدانی در نامه تاریخی خود به سیدمحمد طباطبایی (یکی از دو رهبر روحانی مشروطه)، در مخالفت استدلالی با آزادیخواهی زودهنگام این ایراد اساسی را مطرح کرد که انتخابات و «حق رای» در جامعه بی‌سواد و ناآگاه تضمین‌کننده آزادی نیست: «فرض بفرمایید امروز... اعلیحضرت... به این مملکت دست‌خط آزادی کامل مرحمت بفرماید و به شخص... عالی امر شود مجلس مبعوثان تشکیل بدهید. چه خواهید کرد؟ اقلاً هزار آدم بصیر، کامل و به مقتضای عصر آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید... استدعا دارم... دویست نفر، آن طور آدم را برای بنده بشمارید... یقینم این است... که اگر از روی انصاف بخواهید انتخاب بفرمایید در تمام ایران یکصدنفر نمی‌توانید پیدا کنید...» این مشکل فقط برای انتخاب‌شوندگان نبود. رای‌دهندگان هم دارای چنان شناختی نبودند که با چشم باز از «حق رای» خود سود ببرند. حرف ناصرالملک این بود که تا رای‌دهنده و نماینده از روی شناخت با هم کار نکنند، آزادی‌طلبی فرجامی نخواهد داشت که البته حرف درستی بود. اما هم ناصرالملک و هم هدایت این استدلال را به مفهوم استقرار همیشگی خودکامگی معنا می‌کردند. مهدی قلی‌هدایت توضیح می‌دهد که فکر طبقاتی کردن انتخابات از او بود: شاه‌زادگان، اشراف، روحانیان، بازرگانان، زمین‌داران و کشاورزان. او همچنین مدعی است که بخش مهمی از کار دریافت فرمان از شاه و سپس محافظت از آن در برابر جانشین شاه مشروطه‌خواه بر عهده او بود. اما او در حاشیه مظفرالدین‌شاه چه می‌کرد؟ این را توضیح نمی‌دهد. اگر نوشته او را ملاک بگیریم نقش او در کار مشروطه در زمان مظفرالدین‌شاه و محمدعلی‌شاه موثر و قاطع بوده است. از نقش‌های حساسی که مخبرالسلطنه در تاریخ معاصر ایران اجرا کرد در هم شکستن پیکره محبوب، خوشنام و مردمی ستارخان، باقرخان و دیگر مجاهدان نامدار تبریزی بود. اکنون آوازه دلیری و شکست‌ناپذیری این تفنگداران که با همه نام‌آوری از لایه‌های اشرافی و متعلق به الیگارشی شناخته شده سنتی نبودند، از درون مرزهای کشور گذشته بود و آنان چهره‌ای جهانی به‌شمار می‌آمدند. شهرت مجاهدانی چون ستار، باقر، امیرحشمت، یارمحمدخان، امیرخیزی، اسماعیل سرابی، برادران یکانی و... در محدوده تبریز و ایران محدود نماند و عکس و خبر آنان به اروپا و بسیاری از کشورهای اسلامی و آمریکا مخابره می‌شد. بسیاری از عناصر سنگین‌جای جامعه آن روز، چنین نام و شهرتی را نمی‌توانستند تحمل کنند. گو اینکه بر زبان نیاورند. انتظار بیهوده‌ای هم کشیدند که شاید یکی از سرداران متعددی که مامور شکست مجاهدان بودند، کار همه آن رزم‌آوران ساده را به یک حمله بسازند. اما چنان فرماندهی هرگز پا به میدان نگذاشت. این بود که آن اشراف با فشردن دندان‌ها بر روی هم و با نمایش لبخندی زورکی از آن نسل شجاعان یاد می‌کردند. از سوی دیگر و از نگاه حکومت (هر حکومتی که در اواخر دهه اول قرن بیستم می‌خواست در ایران صاحب اقتدار به حساب آید) اگر به موضوع مجاهدان در آن زمان بنگریم، نخستین پرسش این بود: با این مجاهدان چه باید کرد؟ از دیدگاه حکومت تازه‌تاسیس مشروطه که در ماهیت، عناصر و سلیقه کشورداری چندان تفاوتی با حکومت غیرمشروطه نداشت (بخشی به سبب حضور کسانی چون مخبرالسلطنه در حاشیه و کانون شکل‌گیری آن)، این دلمشغولی بزرگی بود. باید راهی یافت تا این آتش خاکستر شود. وقتی در روز ۲۵ تیرماه ۱۲۸۸ شمسی محمدعلی‌شاه به سفارت روسیه پناهنده شد، مجاهدان تبریز بار دیگر احساس پیروزی کردند. مدتی بعد تقی‌زاده و سرکردگان انجمن تبریز از مخبرالسلطنه که در پاریس می‌زیست خواستند که بزرگواری کند و والی‌گری (استانداری) آذربایجان را بپذیرد. پیداست که ابتدا مبالغی ناز و غمزه باید از او می‌کشیدند که ناچار کشیدند. یازده ماه پیش از آن وقتی لیاخوف قزاق به دستور محمدعلی‌شاه بساط مجلس و مشروطه را برچید، مخبرالسلطنه از همان تبریز راهی اروپا (نخست آلمان و بعد فرانسه) شد. مشکل این بود که هیچ علاقه‌ای نداشت که در حاشیه قدرت و مزاحمی وجود داشته باشد. آن هم کسانی که آب رودهای تایمز و سن و راین را به‌صورت نزده بودند، چنگال را نمی‌دانستند چگونه باید به دست گرفت و از سلوک کاخ گلستان و مجالس اشرافی سر درنمی‌آوردند. رحیم‌خان چلبیانلو از خان‌های با نفوذ شاهسون در آذربایجان، از حامیان سیاست روسیه و از طرفداران محمدعلی‌شاه بود. او در این هنگام به ضرب تاخت و تاز و با استفاده از ضعف حکومت بخش مهمی از شمال کشور، به‌خصوص آذربایجان را در اشغال داشت. این اشغال زورگویانه سه چهار سال بعد هم ادامه یافت و در زمستان سخت و غم‌انگیز سال ۱۲۹۰ شمسی همین حضور با کشتار جمع زیادی از مبارزان و آزادیخواهان آذربایجانی همراه شد. میان رحیم‌خان و هدایت سابقه دوستی از پیش وجود داشت. زمانی این رحیم‌خان از روسای کشیک‌خانه شاهی بود و به سببی زندانی عدلیه شد. مهدی قلی‌خان وزیر عدلیه بود و شاه طالب آزادی رحیم‌خان و مجلس خواستار مجازات او. مهدی قلی‌خان میان محمدعلی‌شاه و مجلس واسطه شد و زندانی را آزاد کرد...: «خواست کالسکه با چهار اسب برای من بفرستد. رد کردم. فرار کرد و به آذربایجان رفت. در آنجا به سبب همان مراعات به کار من خورد.»[1] در واقع حالا وقتی بود که رحیم‌خان باید تلافی آن محبت را بکند و کرد. رحیم‌خان به پشتگرمی نظامیان روسی به جنگ با قوای دولتی، غارت روستاها و شهرها، باج‌گیری و کشتار مشغول بود. او با تفنگداران پرتعداد و تجهیزات نظامی که از قوای دولتی غنیمت گرفته بود، در تابستان سال ۱۲۸۸ شمسی در اطراف اهر اردو زده بود. از جانب دیگر مشروطه‌خواهان و انجمن تبریز نماینده‌ای به اردبیل فرستادند تا انجمن آن شهر را برپا کند و مردم را به گرایش به مشروطه تشویق. میرزامحمدحسین‌زاده از مجاهدان تبریز با چند نفر دیگر برای این کار برگزیده شدند. اینان در تبریز کمیته ستار را بنیاد گذاشتند. اما با مخالفان مشروطه خشن و بدون گذشت رفتار کردند. حسین‌زاده رفته‌رفته به توصیه‌ها و نظر انجمن تبریز هم بی‌اعتنا شد. رحیم‌خان هم این بدرفتاری‌ها را بهانه و اردبیل را تهدید می‌کرد. مخبرالسلطنه در گرماگرم این تهدیدها به شهر تبریز رسید و زمام امور را به کف کفایت گرفت. فشرده ابتکار او این بود: درگیر کردن دو نیروی مزاحم والی با هم. این ابتکار حرف نداشت. هر طرف که ضربه می‌خورد، به نفع جناب والی می‌شد و چرا این طرف، گروه ستارخان نباشد؟ هدایت به ستارخان گفت: «مجاهدان از شما سخن می‌شنوند.... همچنین سران شاهسون پاس جایگاه شما را خواهند داشت.»[2] ستارخان در واقع نمی‌توانست روی والی را زمین بیندازد. اولین دلیل اینکه او با نفوذی که داشت می‌توانست بر سر زبان‌ها بیندازد که دیدید دلاور امیرخیزی از ترس جان نرفت. ستارخان به همراه باقرخان و حدود سیصدتن مجاهد، با احترام وارد اردبیل شد. در روزهای نخست (۲۳ تا ۲۶ شهریور ۱۲۸۸ شمسی) بیشتر سرکردگان و رئیسان ایل‌ها و عشایر اردبیل، مشکین‌شهر، خلخال، بیله‌سوار، قره‌داغ و... با ستارخان از در دوستی درآمدند. با نیرو و تجهیزاتی که رحیم‌خان داشت امکان پیروزی مجاهدان بسیار بعید بود. آن هم با حمایتی که ارتش روسیه از او می‌کرد. تبریز و جنگ در آن، حکایت دیگری بود. به همین سبب از حدود ۲۷ شهریور سران عشایر یکی‌یکی بهانه‌هایی گرفتند و از ستارخان دور شدند. خبر رسید که ایل‌های اردبیل و خلخال قصد حمله به اردبیل را دارند. در نیمه مهرماه نیروهای متحد به حاشیه اردبیل رسیدند. حمله، فوری و جدی بود. ستارخان از جناب استاندار کمک خواست. پاسخ استاندار؟: «عجیب است. رحیم‌خان را می‌گویند در اهر ناخوش است و مبتلا به حکیم و دارو. آدم ناخوش که لشکر نمی‌کشد.» مخبرالسلطنه در واقع وقت می‌کشت تا شاید مژده نابودی مجاهدان را بشنود. وقتی باز وضع سخت‌تر شد ستارخان دوباره خواست تلگرام کند. گفتند سیم پاره است. در واقع نیازی به تلگرام هم نبود. جناب والی از قوای رحیم‌خان خبر داشت. کسروی تعداد سپاه او را تا ۲۵ هزار نفر برآورد می‌کرد. ستارخان شیوه جنگ در شهر را خوب می‌دانست. فوری دستور کندن سنگر و راه دادن خانه‌ها به همدیگر را داد. مجاهدان هم در دلیری و پایمردی کم نگذاشتند. ولی مهاجمان پرتعداد و بی‌رحم بودند. رحیم‌خان لشکر خود را در غارت و تجاوز آزاد گذاشته بود. آنان هم می‌کشتند و پیش می‌آمدند تا مزد خود را نقدی دریافت کنند. در نتیجه مردم غارت شده و در خطر نه تنها کمکی به ستارخان نمی‌کردند که به او برای پایان‌دادن به درگیری، فشار وارد می‌کردند. دل ستارخان رضا نمی‌داد به مردم اردبیل پشت کند. اگر کمک می‌رسید پیروزی خیلی هم غیرممکن نبود. اما نرسید. با این وضع اگر می‌ماند بی‌تردید او و همه همراهان او نابود می‌شدند. همرزمان در واقع به زور و با فشار او را واداشتند سوار شود و به تبریز برگردد. هدایت شرایط را برای مجاهدان تبریزی به شکلی درآورد که نمی‌توانستند در تبریز بمانند. اندکی پس از ماجرای اردبیل ستارخان و گروهی مجاهد راهی تهران شدند. در تهران همفکران سیاست‌باز مخبرالسلطنه کار او را تا زخمی شدن سردار ملی در پارک اتابک و عفونت‌کردن پای او تا درگذشت او پیگیرانه دنبال کردند.

بخش پنجم

تقویم

مردم در قحطی زندانیان در فشار

۱۲ تیرماه ۱۲۸۵

صد روز

در این روز، نامه‌ای از مجدالاسلام که یکی از سه نفر تبعیدیان به کلات بود برای ناظم‌الاسلام کرمانی، نویسنده تاریخ بیداری ایرانیان رسید. نامه‌ای جانگداز از شرح بازداشت تا ورود به تبعیدگاه. پس از شرح عنوان می‌نویسد: «شرح حال ما بسیار رقت‌انگیز و قصه پرغصه ما خیلی ملالت‌خیز است. نماند صدمه‌ای که نخوردیم و باقی نیست از ما مگر یک جسم بسیار نحیف و قوایی خیلی ضعیف، اجمالاً مسافرت از تهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما به چه حالت، یا به چه جلالت، سروپای برهنه، مسلوب‌العمامه و الرداء. در این هوای گرم، روزها از شدت گرما مثل ماهی که از آب بیرون افتاده باشد در اضطراب و شب‌ها از شدت سرما مثل مرغ سرکنده در التهاب بودیم.

غذای ما نان خشک و دوای ما... غلامان کشیک‌خانه در هیچ‌جا چاپارخانه ما را اجازت خواب، بلکه توقف و آرام ندادند و هرجا که رسیدیم فوراً اسب عوض کردند و ما را در قعر درشکه انداختند و به سرعت برق و باد تاختند، تا به منزل دیگر. آنقدر رنج دیدیم و بی‌خوابی کشیدیم که مکرر از غلبه خواب از درشکه به زمین خوردیم و خیلی غریب است که در زیر چرخ درشکه خرد نشدیم... سوارهای مستحفظ ما در گاری به آسودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها ممکن نمی‌شد که نیم ساعت در زمین غیرمتحرک بخوابیم. در چند محل مردم دهات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم... [در خراسان] عمارتی را که برای پذیرایی ما معین کردند، همان انبار دولتی یا محبس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل برگشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مایوس بودند. سیمای آنها مثل خودمان از گرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت.

از گرسنگی رنگ از روی آنها پریده بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیار سنگین و کندهای خیلی گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم گاهی توجهی به آنها می‌کردند و با آهن تفتیده ابدان [بدن‌های] ناتوان آن بیچارگان را رنجه و گاهی هم با اسباب‌های دیگر آنها را شکنجه می‌کردند.

سبحان‌الله! چگونه می‌توان تصور کرد فردی از افراد بنی‌آدم، این طور سنگین‌دل و بی‌رحم باشد که با برادران وطنی خودش این طور سلوک کند؟ هنوز ناله‌های جانگداز محبوسین در گوش من صدا می‌کند و هر وقت متذکر می‌شوم، مثل دیوانگان فریاد می‌زنم و به طرف مرگ می‌روم... آخر برادر عزیزم فکر کن بر